
طرز غزل سرایی خواجه

دکتر سید احمد حسینی کازرونی

نخلبند شعراء، خلاق المعانی^۲، ملک الفضلا^۳، زبدة الفصحاء^۴، استاد الکلام^۵، المسترشدی... خواجهی کرمانی بنا به گفته دولت‌شاه سمرقندی از بزرگ زادگان کرمان و از شاعران مشهور سده هشتم و از پیروان شیخ مرشد، ابواسحق کازرونی^۶ بوده است.

جان من از مرشد دین نور یافت جنت دینم ز امین حور یافت
در بیشتر اشعارش، نفوذ افکار صوفیانه و اندیشه‌های عارفانه مشهود است. ادب بویژه شعر فارسی، در دوران تسلط مغول و تاتار، با وجود آن همه فتنه‌ها و فجایع هولناک و شاید تا حدی به سبب همان آشوبها، جلوه‌ای دیگر یافت و خواجهی کرمانی یکی از آن شاعرانی است که کار شعر و ادب را رونقی تمام بخشید. مطالعه اشعار خواجه از نظر دریافت سیر تحول غزل بسیار حائز اهمیت است. زیرا او در غزل خود، شیوه سعدی را با افکار عرفانی درهم آمیخت و شیوه‌ای را به وجود آورد که بعدها حافظ آن را به اوج خود رسانید. از همین رو حافظ بسیار به او توجه داشت تا آنجا که او را صاحب سبک خوانده است:

استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجه^۹

این سبک بطور کلی سبکی است بین سبک غزل عاشقانه و عارفانه یعنی آمیزه‌ای است از عشق و تصوف و خواجه در حقیقت جزو دسته‌ای از شاعرانی است که غزلهایشان در سلسله تحول غزل میان سعدی و حافظ قرار داشته‌است. یعنی قسمتی از غزلهایش، مضامین عرفانی و تعلیمی و حکمیات را همراه با مضامین عاشقانه و آمیخته با آنها شامل بوده است. این خاصیت را مخصوصاً در غزل‌های عالی و منتخب و یک دست «بدایع الجمال» که در حقیقت روی رزمه اشعار خواجه شمرده می‌شود، آشکارا می‌توان دید. در همین غزلهاست که استقلال کامل خواجه در سبک غزل سرایی مشهود می‌شود و این برخلاف گفته متتبعانی است که از دیرباز خواجه را در غزل، مقلد صرف، یا به عقیده برخی دزد دیوان سعدی دانسته‌اند. وضعیت شعری در غالب غزلیاتش چنان است که اصلاً اثر سبک سعدی را در آنها نمی‌توان یافت.

خواجه در غزل‌های خود، قافیه‌ها و ردیف‌های بسیار بکار برده است. با این حال، سخن او در آنها روان و دلپذیر است و شاید همین روانی و دلپذیری در قسمتی از غزلیاتش که لحن عاشقانه مؤثری دارد، مایه آن شده است که برخی از ناقدان، سخن او را متأثر از غزل‌های سعدی بدانند و گرنه برخلاف آنچه گفته‌اند، استفاده او از مضامین سعدی چندان زیاد نیست.

مطلع غزل زیر با ردیف «یاد آمد» چه زیبا سروده شده است:

لب چو بگشود زتنگ شکرم یاد آمد چون سخن گفت ز درج گهرم یاد آمد
(غزل ۱۳۷)

در بی‌وفایی دنیا گوید:

دلا سود عالم‌زیانی نیرزد همای سپهر استخوانی نیرزد
(مطلع غزل ۱۳۶)

گاهی سه کلمه را به ردیف می‌گیرد:

بی دلی گر دل زدلب برنگیرد گو مگیر عاشقی را گر ملامت درنگیرد گو مگیر
(غزل ۲۰۶)

بدیهی است که تا اواخر قرن ششم، غزل عارفانه هنوز تحت الشعاع غزل عاشقانه بوده است اما این دو نوع غزل با اشعار عطار، مولانا و عراقی در کنار یکدیگر قرار گرفتند. پس از آن غزل عاشقانه و عارفانه بهم پیوستند و از این آمیزش، طرز نوینی در غزل بوجود آمد که در آثار خواجه و عماد و سلمان و حافظ دیده می شود. در قرن هفتم یعنی در دوره مغول، چنانکه گفته شد، غزل از طرفی به اوج خود رسد و از طرفی شیوع تمام یافت. رواج غزل در این قرن، مربوط به رواج تصوف و کسادی بازار قصیده است^{۱۱}؛ اوضاع نابسامان اجتماعی قرون هفتم و هشتم در آثار خواجهوی کرمانی بخوبی منعکس و لطایف معانی و مضامین دقیق و نازک خیالها در اشعار او بحد وفور موجود است:

به مطلع این غزل بنگرید:

من بار هجر می کشم و ناقه محلم برگیر ساریان نفسی باری از دلم
(۱۷۹ سفریات)

یا این غزل:

سخن یار زاغیاری بپوشید پشید قصه مست زهشیار بپوشید
(۸۲)

لطایف معانی و مضامین دقیق و نازک خیالها در اشعار خواجه بحد وفور موجود است:

ای روانم به لب لعل تو آورده پناه دلم از مهر تو آتش زده در خرمن ماه
آب آتش می برد خورشید شب بوس شما می رود آب حیات از چشمه نوش شما
تحول سریعی که عطار در غزلهای عرفانی بوجود آورد (مضامین عرفانی
سنایی و روانی کلام انوری را درهم آمیخت) بعدها به وسیله خواجه و حافظ تکامل
یافت و به اوج خود رسید، مطلع غزل ۲۳۹ چنین است:

ای خوشا مست و خراب اندر خرابات آمده

فارغ از سجاده و تسبیح و طاعات آمده

زبان خواجه روان است و گاه ذوق و ابتکارت شخصی خود را در غزل
نمایان ساخته است:

دلم به بتکده می رفت پیش از این لیکن
خلیل من همه بتهای آزاری بشکست
(ص ۲۰۹)

این دلبران که پرده به رخ در کشیده اند
هر یک به غمزه پرده خلقی دریده اند
(ص ۲۵۵)

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است
(ص ۳۷۹)

هر گزاز چرخ بد اختر نشدم روزی شاد
مادر دهر مرا خود به چه طالع زادست
(ص ۳۸۷)

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم
دل و جان داده ز دست لوطی جانان بروم
(ص ۳۱۲)

محدود بودن زبان و مضمون غزل به حدی است که غالباً غزلها شباهت
فوق العاده ای به یکدیگر دارند. بطوری که جز از آثار شاعران صاحب سبک،
نمی توان در باب هویت گوینده یک شعر، اظهار نظر کرد ۱۲

می فتم و نمی فتد در کف من عنان تو می روم و نمی رود از سر من هوای تو
(ص ۸۵۲)

مسیح وقتی از این خسته، دلم در ریغ مدار
زپا در آمدم از من قدم در ریغ مدار
(ص ۷۰۰)

تا بینند مگر نور تجلی جمال همچو موسی ارنی گوی به میقات بریم
(ص ۲۵۷)

منزل اریار قرین است چه دوزخ چه بهشت
سجده ای گر به نیاز است چه مسجد چه کنش
(ص ۳۸۹)

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست
هم چنین رفتست از روز ازل تقدیر ما
(ص ۳۷۳)

خرقه رهن خانه خمار دارد پیر ما ای همه رندان مرید پیر ساغر گیر ما
(ص ۶۴۹)

زبان غزل، عصاره و گزیده زبان همه انواع شعر فارسی است. بدین معنی که شاعر می کوشد تا همه هنر خود را در غزل بکار برد. معمولاً مضامین غزل نیز حاوی عمومی ترین و عالی ترین احساسات بشری است.

رشته ای که خواجه در آن به درجه اجتهاد رسیده، غزل است. او در غزلسرایی مبتکر سبکی خاص می شود و اکثر ویژگیهای غزل او را در شعر حافظ می توان یافت که موجد تحول غزل در شعر حافظ بوده است. او در غزل تنوع و تحولی، ایجاد می کند که ضمن داشتن صنایع و بدایع لفظی، از نکات عرفانی سرشار می شود و به زهدریایی زمان خود حمله می برد: (به صفحه ۶۳۷ بنگرید).

ورد سحرم زمزمه نغمه چنگ است و آهنگ مناجات من آواز رباب است
در شعر خود به انهدام پایه های تعصبات خشک، همت می گمارد و از نوعی تفکر رندانه دفاع می نماید:

سخن از خرقه و سجاده چه گویی خواجه
جام می نوش که از صومعه دور است اینجا

یا این بیت:

(ص ۶۲۶)

خرقه رهن خانه خمّار دارد پیر ما ای همه زندان مرید پیر ساغر گیر ما
(ص ۳۷۹).

بهر حال مشرب فکری خواجه عرفان بوده است، آن عرفان عربان و سرکشی که علیه تمام مظاهر ریا و سالوس و مردم فریبی قیام کرده و یک به یک اسرار محفل زندان را افشا می‌سازد. آن عرفان پرخاشگر متعرض که خوفی از تکفیر این جهان و تهدید جهان دیگر ندارد: غزل زیر نمونه‌ای است از این مقال:

گفتا تو از کجایی کاشفته می‌نمایی	گفتم منم غریبی از شهر آشنایی
گفتا سر چه داری کز سر خبر نداری	گفتم بر آستانت دارم سر گدایی
گفتا کدام مرغی کز این مقام خوانی	گفتم که خوش نوایی از باغ بینوایی
گفتا زقید هستی رومست شو که رستی	گفتم به می پرستی جستم ز خود رهایی
گفتا جوی نیرزی گر زهد و توبه ورزی	گفتم که توبه کردم از زهد و پارسایی
گفتا به دل ربایی ما را چگونه دیدی	گفتم چو خرمنی گل در بزم دل ربایی
گفتا من آن ترنجم کاندز جهان نگنجم	گفتم به از ترنجی لیکن بدست نایی
گفتا چرا چو ذره با مهر عشق بازی	گفتم از آنکه هستم سرگشته‌ای هوایی
گفتا بگو که خواجه در چشم ماچه بیند	گفتم حدیث مستان سرّی بود خدایی

او به عرفان ناب معتقد بوده، دوری از صومعه و روی آوردن به کوی خرابات مغان را ابتدا خواجه عنوان کرده است.^{۱۳}
در کنج صوامع مَطْلَب منزل خواجه کو معتکف کوی خرابات مغان است.
(ص ۲۰۰)

خواجه در غزلهای بدایع الجمال، تفکرات عرفانی و حکمی را در عبارات غزلهای عاشقانه جای داده است و بهمین سبب در آنها کمتر از سوزوساز عاشقان و رازونیز آنان اثر می‌بینیم و برعکس با عارفی پخته رویاروئیم که تراوشات اندیشه‌های خانقاهی و مدرسه‌ای را عبارات شاعرانه خود بیان می‌کند. دکتر ذبیح‌الله صفا می‌گوید: که غالب این غزلها به نظر من در شیراز ساخته شده زیرا اواخر عمر خواجه بیشتر در آن شهر سپری شده و معاشرت حافظ با خواجه و شاید استفاده لسان‌الغیب از محضر آن استاد در همین مدت، جامه عمل پوشیده

است. مسلماً همین معاشرتها و استفادتها موجب تأثیر همین شیوه غزل‌های بدایع‌الجمال در حافظ شده و او را به استقبال پیاپی از آنها برانگیخته است. تأثیر حافظ از شیوه خواجه در غزل‌های بدایع‌الجمال بسیار شدید است و نه تنها شاعر شیرازی کار خود را در این مورد به استقبال و نظیره‌گویی منحصر نساخته بلکه در بسیاری از موارد، کلمات و بیت‌های خواجه را نیز به وام گرفته و با اندک تغییر در غزل‌های خود آورده است:^{۱۴} خواجه گفته است:

گر شدیم از باده، بدنام جهان تدبیر چیست

این چنین رفتست از روز ازل تقدیر ما

و حافظ گوید:

در خرابات مغان ما نیز همدستان شویم

کاین چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما

اصطلاحات و ترکیبات بیشتر غزل‌های خواجه در اشعار دیگران دیده نمی‌شود از این جهت در غزل شیوه‌ای خاص دارد. اگر برخی از غزل‌هایش به طرز سخن سعدی نزدیک است، فقط از نظر الفاظ و معانی است. وقتی که به سخن حکیم سنایی توجه دارد و غزل او را تضمین و تخمیس کرده کاملاً به شیوه او سخن رانده و زمانی که اشعار کمال‌اممعیل و عراقی را تتبع کرده به طرز آنان نزدیک شده است. در اشعارش، صنایع لفظی و الفاظ مصنوع و تجنیس زیاد دیده می‌شود:^{۱۵}

این ترک بلغاری نگر با چشم خونخوار آمده

خورشید قندزپوش او آشوب بلغار آمده

عید مسیحی، روی او، ز ناز قیصر موی او

در حلقه گیسوی او صد دل گرفتار آمده

(۷۵۸)

با این اوصاف، اولین شاعری که راه‌گشای پیروان سبک هندی بوده خواجه است و این سبک، التزام کلمات مهجور را برای نشان دادن یک صنعت شعری روا می‌دارد. غزل زیر (ص ۷۶۰) از آن جمله است

از لب شیرین چو شکر نبات آورده‌ای وز حبش برخسرو خاوربرات آورده‌ای

بت پرستان را محقق شد که این خط غبار از پی نسخ بتان سومنات آورده‌ای
 مهرورزان را تب محرق به شگر بسته‌ای یاخطی در شکرستان نبات آورده‌ای
 نخستگان ضربت تسلیم را بهر شفا نسخه کلتی قانون نجات آورده‌ای
 با اینکه خواجه، دیوانهای شاعران را بسیار تتبع کرده، معذک مضمون و
 ترکیب عاریت در شعرش کم است و اگر بخواهیم، غزلهای بدو متوسط او را کنار
 بگذاریم. بیش از پنج شش هزار بیت خوب و خوش برای وی خواهد ماند.

غزلیات در دیوان او (صنایع الکمال) به دو دفتر تقسیم شده، یکی غزلهایی
 که در سفر گفته و سفریات نام دارد که در بردارنده ۲۶۵ غزل می‌باشد. و دیگر
 غزلیاتی که در حضر فرموده و به حضریات موسوم است که شامل ۳۶۵ غزل است.
 دفتر غزلیات دیگر او شوقیات خوانده می‌شود که از جمله قسمت بدایع الجمال
 اوست و تعداد ۲۹۹ غزل را شامل است.^{۱۷}

غزل زیر از شاهکارهای خواجه است. (ص ۳۳۹ دیوان)

چون پیکر مطبوعت در معنی زیبایی صورت نتوان بستن نقشی به دلارایی
 با نرگس مخمورت بیم است زبیماری با زلف چلیپایت ترس است ز ترسایی
 مجنون سر زلفت لیلی به دلایزی فرهاد لب لعلت، شیرین به شکرخایی
 در مذهب مشتاقان ننگ است نکو نامی در دین وفاداران کفر است شکیبایی

منابع و پی‌نویشها:

- ۱- تاریخ ادبیات ایران، ادوارد براون (از سنایی تا سعدی)، ترجمه غلامحسین صدری افشار، ص ۹۴
- ۲- ادبیات و نقد ادبی، دکتر فرشیدورد، ص ۴۹۸.
- ۳- همان کتاب، ص ۶۹۱.
- ۴- همان کتاب، ص ۱۳۲.
- ۵- همان کتاب، ص ۵۶۶.

- ۶- همان کتاب، ص ۶۰۶.
۷- همان کتاب، ص ۶۹۰.
۸ و ۹- همان کتاب، صص ۶۹۴ و ۴۹۵.
۱۰- ادوار شعر فارسی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۱۰۹.
۱۱ و ۱۲- همان، صفحات ۱۰۱، ۳۰، ۹۳.
۱۲- مکرر. شعر بی دروغ و شعر بی نقاب، ص ۲۳۶، دکتر عبدالحسین زرین کوب.
۱۳- شعر و ادب فارسی، ص ۲۰۸، زین العابدین مؤتمن.
۱۴- همان، ص ۱۹۰.
۱۵- شعر بی دروغ و شعر بی نقاب، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۴۹.
۱۶- شعر و ادب فارسی، زین العابدین مؤتمن، ص ۵۴.
۱۷- اشاره بدین شعر نظامی:

پیش و پستی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیاء

خون دل فرهاد

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است
این که گویند که بر آب نهاده ست جهان
مشتو ای خواجه که چون درنگری بر باد است
هر نفس مهر فلک بر دگری می افتد
چه توان کرد چو این سفله چنین افتاده است
دل درین پیرزن عشوه گر دهر میند
کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است
خاک بغداد به مرگ خلفا می گیرید
ورنه این شط روان چیست که در بغداد است
گر پر از لاله سیراب بود دامن کوه
مرو از راه که آن خون دل فرهاد است
همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندرا خاک
چند روزی چو گل و قامت چون شمشاد است
خیمه انس مزن بر در این کهنه رباط
که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
حاصلی نیست بجز غم ز جهان خواجه را
شادی جان کسی کو ز جهان آزاد است
خواجوی کرمانی - قرن هشتم